

## در جستجوی حقیقت قضائی

از

حسن حبیبی

حکم از جنبه شکلی - حکم از لحاظ ماهوی - جریان مستمر رسیدگی و مراحل آن -  
فعالیت انتخابگر متصدیان رسیدگی - ارجاع پرونده به محکمه - جلسه محاکمه  
و تأثیر متقابل فعالیت مراحل مختلف بر یکدیگر - خصوصیات رسیدگی در محکمه.

ارتباط موجود میان شکل یا صورت قضاوت و محتوی یا ماهیت آن ، بویژه در امور کیفری  
نیازمند بحثی جامع و طولانی است. در جریان رسیدگی که هم جنبه شکلی و هم جنبه ماهوی  
دارد ، حقیقت امر بر قاضی آشکار میگردد . بنابراین ارتباط مورد بحث روشنگر امری است که  
« حقیقت قضائی » خوانده میشود . در این مقاله ، گفتگو در باره « حقیقت قضائی » را آغاز  
میکنیم به امید آنکه این جستجو توسط صاحب نظران و دانشوران پی گرفته شود .

۱ - از لحاظ شکلی و آنچه مقتضی آئین دادرسی است ، حکم ، صورت لازم برای تصمیمی  
است که مقام رسمی قضائی ، بدنبال گفتگو با طرفین دعوی و بررسی قضائی ، اتخاذ میکند و  
دعوی را فصل مینماید . پس در واقع حکم قالبی ضرور و ناگزیر برای نتیجه بررسی همه  
جانبه یاد شده است و این نتیجه دو ویژگی دارد :

الف - صدور حکم پس از رجوع اصحاب دعوی به محکمه و مشغول شدن دادگاه ،  
اجباری است .

ب - چون حکم باید مورد قبول باشد ، بنابراین از لحاظ طرفین و کل جامعه باید گفتاری  
حقیقی تلقی گردد .

الف - مطابق اصل صدو شصت و هفتم قانون اساسی :  
« قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوی را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد یا  
استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر ، حکم قضیه را صادر نماید و نمیتواند به بهانه

سکوت یا تقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد». در راستای همین مفهوم، قانون آئین دادرسی مدنی نیز در ماده ۴ گفته است:

« اگر دادرس دادگاه به عذر اینکه قوانین موضوعه کشوری کامل یا صریح نیست و یا متناقض است و یا اصلاً قانونی وجود ندارد، از رسیدگی و فصل دعوی امتناع کند، مستکف از احقاق حق محسوب خواهد شد.»

بدین ترتیب با وجود تعبیر وظیفه در قانون اساسی و بیان مفهوم « استکف از احقاق حق » در قانون عادی، تردیدی در اجباری بودن صدور حکم نیست.

ب - همچنین مطابق اصول کلی و متبع حقوقی « هیچ مقام رسمی و هیچ اداره دولتی نمیتواند حکم دادگاه دادگستری را تغییر دهد... » این اصل در صورتی، به کرسی مینشیند، که جامعه مراجعه کنندگان به حاکم، حکم را حقیقی تلقی کنند. اعتبار حقیقت در حکم، موجب مقبولیت آن میشود و این مقبولیت منشاء اجتماعی - روانی - حقوقی الزامی بودن اجراء میگردد و ضمانت اجرای آن را تأمین مینماید.

۲ - از لحاظ مضمون و محتوی نیز، حکم گزاره حقیقت قضائی در خصوص مورد است. یعنی بیانگر حقیقتی است که چگونگی ایجاد و هدفش را منبع حق، تعریف و تحدید میکند و منبع حق نیز همان است که در جلسه محاکمه به کرسی مینشیند و مرجع و مستند رسیدگی است. در واقع رسیدگی به دعوی براساس درخواست اشخاص ذینفع، مطابق اصول و مقرراتی که منبع حق اند درخواست میشود. بنابراین حقیقت قضائی نتیجه‌ای است از برخورد میان موضوع دعوی و منبع حق در برابر کسی که صلاحیت و حق اصدار حکم را دارد و با پیروی از اشکال معین و در ضمن منطبق ساختن حکم خود با این اشکال، به اعلام آن میپردازد. این حکم حاوی راه حلی قابل قبول است. بعبارتی دیگر: حقیقت حاصل، از یکسو با عمل مقام صالحی مرتبط است که نقش‌های معینی برعهده‌اش قرار گرفته است، و از سوی دیگر با قابلیت قبول راه‌حلی که برای تعارض عرضه میشود، ارتباط دارد.

از لحاظ جامعه شناختی، قابل قبول بودن حقیقت قضائی، یک واقعیت است. یعنی بی‌آنکه طرفین دعوی - طوعاً او کرها - و بطور کلی جامعه، این حقیقت را بپذیرند و آن را بر کرسی تأیید متکی ببینند و اجرائش را لازم بدانند، حقیقت قضائی برد اجرائی نمی‌یابد، و حتی در عقول و افهام و اذهان و عواطف طرفین، واقعیتش محل بحث و تردید قرار میگیرد. اما آیا تصمیم قضائی یاد شده، با نفس حقیقت نیز منطبق میباشد؟ در پاسخ باید گفت ادراک این حقیقت به گونه‌ای جامع و مانع و بی‌عیب و نقص، جز برای اولیاء خدا کامل و تمام عیار نیست، بنابراین در صورتیکه قاضی به قدر وسع بکوشد به، وظیفه خویش عمل کرده است.<sup>۱\*</sup>

\* یادداشتهای مرتبط با موضوع بحث، در پایان مقاله آمده است.

هنگامیکه جریان دادرسی را مطالعه میکنیم ، معلوم میشود که در طی آن رسیدگیهای متعددی انجام مییابد و این رسیدگیها از ماجرای وصول به حقیقت مورد بحث یک جریان مستمر میسازند . از این رو باید به بازسازی راهی پرداخت که این جریان در طول آن قرار دارد ، و منتهی به نتیجه مذکور میگردد . این راه در امور کیفری طولانی است و یک یک قواعد آئین دادرسی در مسیر آن واقعند و میتوان آنها را به صورت علائم راهنمایی دانست که روشها و جریان مستمر حقیقت یابی را سازمان میدهند و دست در دست هم به آنچه حقیقت قضائی نامیده میشود ، شکل میبخشند و آنرا توصیف می کنند .

حقیقت هر حکم را منطقی میتوان در متن یک « سیستم یا نظام » حقوقی معین یافت . علاوه بر این حکم باید با موضوع دعوی انطباق کامل یابد . شرایط این انطباق نیز ، چهارچوب حقیقت حکم را میسازد و از همین جاست که در رأی دادگاه و دادنامه باید موضوع دعوی و درخواست اصحاب دعوی که مورد رأی است قید گردد<sup>۲</sup> و اصولاً موضوع دعوی باید معین و قابل تشخیص باشد<sup>۳</sup> .

مقصود از جریان مستمری که آئین دادرسی راه آنرا هموار میسازد ، وضعیت پویانده و توانمندی است که اطراف دعوی و یا به تعبیری دیگر دو طرف مباحثه در متن آن قرار دارند و عمل می کنند . با توجه به هر یک از زیر مجموعه های اطلاعاتی که یکی از دو طرف عرضه مینماید ، طرف دیگر ، آگاه یا ناآگاه اطلاعات تازه ای را گزارش می کند و در نتیجه برسبای مجموعه اطلاعاتی مورد قبول طرفین ، آگاهیهای جدیدی شکل میگیرد که مقبول اطراف دعوی نیست ، اما برای قاضی دستاوردی است نشأت گرفته از آگاهی هائی که قبلاً پذیرفته شده و نقطه ختامی است بر آن قسم ارتباط که در حین جر و بحث برقرار گردیده است .

همانطور که میدانیم جریان مستمر یاد شده ، علاوه بر مرحله قضائی صرف ، مراحل مقدم دیگری را هم در بر میگیرد . در امور کیفری ، تحقیقات پلیس ، بررسیهای اداری ، کارشناسی و نیز بازپرسی ، شیوه های مقدماتی رسیدگی ، یعنی آن گروه از بررسیها هستند که مقدم بر ارجاع پرونده به قاضی میباشند . در طول مراحل مقدماتی ، پلیس قضائی ، دادستانی ، برخی از ادارات تخصصی و کارشناسی ( پزشکی قانونی و ... ) و بازپرسی وارد میدان بررسی میشوند . روش کار جروبحثی و محاوره ای در مراحل ابتدائی این جریان ، که جنبه حرفه ای و فنی اش انزون تر است ، نمود بیشتری دارد . در این مراحل ، منطبق رسیدگی ، در پی یافتن قرار مقتضی است ، یعنی درصدد پاسخ به این سؤال است که آیا مقتضی است پرونده به دادگاه ارجاع گردد و موضوع قابل تعقیب کیفری دانسته شود ؟<sup>۴</sup> و یا مناسب تر آنستکه تعقیب موقوف گردد و قرار منع تعقیب صادر شود ؟ توجه به این اقتضا و تناسب ، این پرسش را پیش میآورد که آیا همین تصمیم گیری سبب نمیشود که حدود مرز فعالیت مرحله قضاء که آخرین مرحله بررسی است ، پیشاپیش و به نحوی از انحاء تعیین گردد و یا

در این فعالیت به گونه‌ای اثر گذارد که مرحله مورد نظر را سطحی و بی‌محتوی سازد .  
 بی‌شک اگر کار تا این حد پیش‌رود ، دامنه وظیفه قضائی محدود میگردد ، اما در  
 مقابل ، محاکمه و نتیجه آن که حکم باشد ، گهگاه به جانب مذاکره سوق داده میشود ، و  
 دادگاه را به صورت محل صلح و سازش درمیآورد . این شیوه عمل که اخیراً در محاکم  
 کشورهای دیگر مورد توجه قرار گرفته در قضای اسلامی از دیرباز شیوه‌ای آشنا بوده و در  
 مباحث فقهی ترغیب طرفین به صلح سفارش شده است .\*

باری شایسته است که بدون غلتیدن در طاس لغزنده تقابل میان این دو شیوه و  
 تلقی کردن مرحله قضائی ، به عنوان نقطه مقابل مراحل دیگر ، در باره خصوصیات هر  
 یک به جستجو بپردازیم .

گفتیم تمامی اسوری که در آغاز رسیدگی تخلف جزائی خوانده میشوند ، وعناصر تشکیل  
 دهنده چنین تخلفی محسوب میگردند و در نتیجه مورد تعقیب پلیس یا مقامات قضائی  
 دادستانی و اداری مربوط واقع میشوند ، لزوماً در برابر دادگاه کیفری مطرح نمیگردند و  
 موضوع محاکمه و حکم قرار نمیگیرند .

این نکته از لحاظ جامعه‌شناسی حقوقی ، امری عادی و پیش‌پا افتاده است . مطالعات  
 متعددی که در کشورهای دیگر انجام یافته ، بیشتر به فعالیت انتخابگر پلیس و دادستانی و  
 ادارات تخصصی و کارشناسی توجه کرده و آن را مورد تحلیل قرار داده‌اند . اما نقش خاص  
 قاضی تحقیق در این زمینه کمتر مورد توجه واقع شده است . البته شاید علت آن باشد که  
 کار قاضی تحقیق - همانطور که در برخی از اصطلاحات قضائی نیز وی را در ردیف قضات  
 نشسته میدانند - بعنوان یکی از بخش‌های درونی کار قضائی صرف تلقی میشود .

مطالعات جامعه‌شناسی در باره نحوه کار قاضی تحقیق باید به گونه‌ای انجام یابد که:  
 اولاً ماهیت و طبیعت فعالیت انتخابگر قاضی تحقیق را بر ما معلوم سازد و ثانیاً به تفکر  
 درباره آثاری بینجامد که این فعالیت بر جلسه رسیدگی جزائی ، یعنی محکمه ، میگذارد ،  
 و علاوه بر این آثاری را مدنظر قرار دهد که بروظیفه قضاوت و حکم ، یعنی اسوری بار میکند  
 که در پایان مسیر قضائی جای گرفته است ؛ مسیری که بخش مهمی از آن بدون حضور  
 قاضی طی میشود . نتیجه فعالیت انتخابگر مقاماتی که پیش از انعقاد جلسه محاکمه پای  
 به میدان مینهند ، به دو صورت عرضه میشود :

۱- گاه این نتیجه به صورت اظهار نظر است و غرض از آن اعلام این مطلب است که  
 ارجاع پرونده به محکمه مقتضی است یا نه ؟ در این زمینه دادستان تصمیم‌گیرنده نهائی  
 است .

۲- گاه نیز این نتیجه به صورت جستجو و یافتن عناصر و اجزاء دلیل ظاهر میشود . وظیفه‌ای  
 که پلیس قضائی و حتی قاضی تحقیق به عهده دارند در این زمینه است .

در این تقسیم بندی کار گروه دوم است که باید راه را برای تصمیم گروه اول روشن کند بدین ترتیب دادستانی در زمینه های کیفی به عنوان صاحب نظر در خصوص اقتضاء یا عدم اقتضاء تعقیب جرم عرض وجود مینماید ، و پلیس نیز به صورت تهیه کننده مقدمات بازجوئی قضائی ظاهر میشود . برحسب نوع کار و شدت وضعف برخورد مسائل در هر مرحله و ژرف یابی یا سطحی نگری و استفاده از روشهای گوناگون بررسی ، سهم و اثری که هر یک از متصدیان این دو مرحله در نتیجه گیری نهائی خواهند داشت ، متفاوت خواهد بود . لکن سؤال اساسی این است که آیا کار متصدیان این دو گروه ، مکمل هم است و یا چون هر دو گروه هدف مشترکی را تعقیب میکنند ، بواقع درصدد جانشینی یکدیگرند یعنی بنا بر آن دارند که نتیجه کار ، به گونه ای باشد که آنها عرضه مینمایند ؟ هدف مشترک هر دو گروه ، انتخاب است ؛ برگزیدن دسته ای از امور که باید به محکمه ارجاع گردد و مسکوت نهادن موضوعات و تعقیب نکردن پرونده های دسته ای دیگر از وقایع . بنا بر این فعالیت انتخابگر به یکی از دو منظور صورت میگیرد یا غرض از آن به کرسی نشاندن مطلب و مقتضی دانستن تعقیب ماجراست و یا هدف پرهیز از این جریان و مناسب دانستن عدم تعقیب است .

این هدف که از لحاظ ادامه کار به دو بخش منفی و مثبت تقسیم میشود ، نه تنها برای عرضه به متداعیین و متخاصمین است که مستقیماً در ماجرای تخلف جزائی وارد هستند ، بلکه راه را برای بررسی بعدی کسانی همواره میسازد که صلاحیت صادر کردن رأی و بیان حق را در باره تخلف دارند . نتیجه آنکه اظهار نظرهای ماقبل نهائی که در واقع متضمن تشخیص مورد و موقع مقتضی تعقیب است ، جنبه ای بسیار دقیق و ظریف دارد . و این جنبه یعنی ، تشخیص مورد و موقع مقتضی ، گهگاه با لزوم توجه به مسائل اجتماعی و مقتضیات سیاسی بی رابطه نیست . در حقیقت ، در متن جامعه ای که از پویندگی و توانمندی برخوردار است ، خصوصاً در مراحل بحرانی ، انقلابی و انتقالی که قوانین جدید جایگزین قوانین قدیم میگرددند ، و یا قوانین قدیم ، براساس ضرورت های انقلاب ، از جریان خارج شده اما قوانین تازه جایگزین آنها نشده اند و یا ابهام و اجمال در خصوص پذیرش یا عدم قبول قوانین پیشین وجود دارد ، یافتن راه حل مناسب و اقتضات مربوط به تعقیب یا عدم تعقیب و حتی نحوه تعقیب جریانهای که با امور اجتماعی و سیاسی پیوند دارند ، بدون دریافت مسائل سیاسی و اجتماعی و عاطفی و بی توجه به این مسائل صورت نمیگیرد ، و بررسی مورد خاص ، جستجوگر را به تحقیق در ظرف و « وعاء » و زمینه ای که این مورد در متن آن وقع است ، سوق میدهد . شک نیست که راه حل پیشنهادی بایستی با ماهیت دعوی انطباق داشته باشد ، اما از لحاظ فرم این دقت نیز نظرها وجود دارد .

غالباً اهمیت این ارزیابی ( تصمیم در خصوص اقتضاء یا عدم اقتضاء تعقیب ) از نظر

دور میماند و با مسأله چنان برخورد میشود که گوئی اقتضای تعقیب و یا مناسب نبودن ارجاع پرونده به محکمه، از جمله کیفیات قضیه مورد نظر است. و از این مهمتر آنکه اثر تحقیق بازرسی، بر کل جریان نادیده انگاشته میشود. حال آنکه روشن است که حکم با مرحله مقدم بر آن ارتباط دارد و بهر حال در تهیه مقدمات اصدار آن مؤثر است. توجه به این نکته بجاست که گردآوری دلائل و یا عناصری از آن توسط قاضی تحقیق یا ادارات تخصصی و کارشناسی، جلسه محاکمه را از صورت محل مشاوره و تصمیم صرف در می آورد و به جلسه ادامه تفکر و تدبر و تصمیم در باره مسئولیت متهم مبدل میسازد.

با ارجاع پرونده به محکمه، در واقع فرض بر مسئولیت مظنون و متهم گذاشته میشود و ظاهراً از این لحظه فرض بی گناهی و برائت متهم، با فرض مسئولیت، تعارض پیدا میکند و بنابراین کنار میرود. اگر اصل برائت کامل بود، متهم یا تحت تعقیب مجاز بود، در جریان دادرسی از همکاری خودداری کند. حقیقت مادی امر - که قابلیت انتساب یا مسئولیت است - در این مرحله تعیین می یابد و این مرحله، همانطور که معلوم است، قبل از مرحله قضاوت قرار دارد و به تعبیر ریاضی، فرض مسأله است، برای حکم بعدی یا قضاوت در باره آن و مقدمه ای است برای ذی المقدمه، که حکم باشد. با ارجاع پرونده به محکمه، اتهام، به عنوان یک قضیه متحمل و به نحوی از انحاء قریب به حقیقت تلقی میشود. در موارد متعدد، جریان رسیدگی در محکمه را باید مقام هموار ساختن گذرگاهی دانست که قریب به حقیقت را به نفس حقیقت می رساند و بر آن منطبق مینماید.

این مطلب به ذهن می آید، و بیش و کم نیز مطلبی به قاعده و درست است که فائده محکمه و حتی علت وجودی آن را باید در امکان تبرئه ای جستجو کرد که پس از ارجاع پرونده حاوی فرض مسئولیت و احتمال تخلف متهم، با حکم حاکم به کرسی می نشیند، زیرا بازجویی و تحقیقی که در محکمه به عنوان رسیدگی به دعوی صورت میگیرد، تکمیل پرونده در صورت لزوم<sup>۱</sup> و بحث و گفتگویی که حاکم با اصحاب دعوی به عمل می آورد و علاوه بر آن بررسی پرونده و استماع مدافعات و کلای طرفین، به عمق دعوی نظر دارد، و این جریان بر گوشه و کنار قضیه مطروحه پرتو می افکند. بنابراین علت وجودی محکمه در به کرسی نشاندن اصل برائت است، که مدتی کوتاه یا بلند از میدان عمل بر کنار مانده است. به تعبیر دیگر، جریان جلسه محاکمه سبب اعلام بطلان و ناصحیح بودن امری میشود که هنگام طرح در دادگاه قریب به حقیقت خوانده شده است.

در عین حال میتوان از دیدگاهی دیگر به مسأله نظر کرد و گفت: تصمیماتی هم که متضمن تبرئه و آزادی متهم اند، بطور غیر مستقیم، نوعی تضمین برای اجرای شیوه های رسیدگی قبلی است. منتهی تصمیم بیانگر آن است که همه یا بخشی از این شیوه ها در خصوص مورد به درستی به کار گرفته نشده و در مسیر صحیح نیفتاده است. هنگامیکه مستند

ختم پرونده و اعلام برائت متهم نقد دلیل کافی باشد، نظر به اینکه بسیاری از اوقات گردآوری دلائل در اثر بی‌توجهی مراحل قبلی به خوبی صورت نگرفته است، حتی مجنی علیه واقعی نیز از این عدم دقت ابتدائی - که نتیجه اش فقدان دلائل کافی برای محکمه می‌باشد - متضرر می‌شود.

مطالعه دقیق جلسه محاکمه نشان می‌دهد که چنانچه آئین دادرسی بطور کامل رعایت شود، جلسه محاکمه به منزله محلی خواهد بود که جولانگاه مبادله سخن طرفین دعوی و شهود و کارشناسان است. و این همه با راهبری دقیق حاکم در بستر نوعی استدلال و محاوره جریان می‌یابد و این قاضی است که طالب وصول به نفس حقیقت از طریق ژرف‌نگری در امری است که به عنوان محتمل یا قریب به حقیقت به محکمه عرضه شده است. قاضی در این امر، یعنی راهبری جلسه، ماوراء نظری که خاص هر یک از طرفین دعوی است، به جستجوی نقاط اتصال و انفصال مطالب مخاطبان خود و متداعیان برمی‌آید و میکوشد تا از کوره راهبانی که می‌یابد، به جولانگاه حقیقت برسد. مطالعه در باره چگونگی جستجو و گذار یاد شده، تحقیقی جانب توجه و دشوار است، اما همانطور که قبلاً گفتیم نباید جلسه رسیدگی محکمه را میدان بسته‌ای تلقی کرد که در عرصه آن طرفین دعوی زیر نظر ثالث بی‌طرف و بی‌غرض، یعنی قاضی، با یکدیگر روبرو میشوند و به مجادله می‌پردازند، بلکه باید توجه داشت که چهارچوب این رسیدگی به لحاظ ماهیتی، پیشاپیش در رسیدگی‌هایی، که قبلاً به عمل آمده، شکل گرفته است، و در ضمن اداره جلسه محاکمه نیز بدون قاعده و قرار نیست، یعنی به موجب قواعدی اداره می‌شود که از لحاظ اهمیت، صورت کار در آن هم‌ردیف ماهیت قضیه است.<sup>۸</sup>

اعلام حکم در دستگاه قضاء برپایه واقعیاتی استوار است که قبلاً از صافی‌های بی‌دری‌گذر کرده و به محکمه رسیده است. باید دید که آثار دخالت دستگاهها و تأسیسات مقدم بر مرحله قضائی صرف تا چه اندازه در واقعیاتی که به محکمه گزارش می‌شود، حضور دارد، و تا چه حد بر فعالیت قاضی و حکم وی اثر می‌نهد.

هنگام تحقیق در باره فعالیت ضابطان دادگستری، پلیس و دادستان و قاضی تحقیق و ادارات تخصصی و کارشناسان، باید به شماره کردن عواملی پرداخت که در تصمیمات متوالی این دستگاهها اثر می‌گذارند. شخصیت مأموران عملیات گوناگون، خصوصیت‌های منطقه‌ای و محیطی، طرز تفکر و برخورد‌های حرفه‌ای و شنلی، ویژگیهای مجنی علیه و جانی و خصوصیات مربوط به انواع تخلفات و جرائم، زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی جرائم و... باید مورد بررسی قرار گیرند. علاوه بر این تأثیر نظرات بازپرس و آثار بازداشت موقت (که بدنبال تصمیم بازپرس و دادستان) بعمل می‌آید باید بر روی تصمیم قاضی و مجازات اعلام شده توسط وی بررسی گردد.

تأثیراتی که این مراحل پی‌درپی ممکن است در حکم بگذارند و اثراتی که متقابلاً حکم صادر بر مقدمات رسیدگی تخلفات بعدی، بعنوان توجه به رویه دادگاهها، ممکن است داشته باشد، در صورتی قابل بحث و بررسی است و در بازسازی تدریجی موضوع دخیل است که به سیستم جزائی معتقد باشیم. و نتیجتاً در مجموعه، زیرمجموعه‌ها و «صافی»‌ها ئی‌را، که در کل «نظام» عمل میکنند، مورد مطالعه قرار دهیم. اما اگر بگوئیم که در کار جزائی «سیستم» وجود ندارد و هر یک از صافیها مستقلاً عمل میکنند و موضوع خود را با منطق خاص خود میسازند، تلقی ما از فعالیت عدلیه یک تلقی تقطیعی و قسمی خواهد بود. لکن این برداشت با بافت کار دادگستری و جریان مستمر رسیدگی منافات دارد.

در واقع این سیستم وجود دارد و در مقام تحلیل میتوان گفت که در جریان مستمر رسیدگی سلسله‌ای از قطعات تصمیم به صورت حلقات زنجیر بیکدیگر وصل میشوند. محتوای قسمتی از این زنجیره جنبه حرفه‌ای دارد و به لحاظ تخصصی از اهمیت برخوردار است و از سرآن نمیتوان گذشت. تمامی این زنجیره نیز اصولاً براساس اصول محاکمات و آئین دادرسی از ضوابط معین و قواعد مخصوص پیروی میکنند. هر چند که گهگاه برخی از مراکز متکرر تأثیر پذیری از مراحل دیگرند اما نقش هر یک از این مراکز و سهم و اثری که در به کرسی نشاندن حقیقت قضائی دارد با در نظر گرفتن ارتباطی که با دیگر مراکز عملاً برقرار می‌کند، مشخص میگردد.

مهر و نشان وابستگی متقابل این مراحل را، بر مرحله قضاء - که آخرین مرحله است - بروشنی میتوان دید. در این مرحله مطالب پیشین شکل میگیرد و معنای قضائی صرف مییابد. در واقع امر قبلی یعنی قضیه تخلف، دیگر بار در این مرحله مطرح میشود، منتهی موقعیت حقوقی این مرحله با مراحل قبل تفاوت کلی دارد و بنای حقیقت قضائی در این مرحله به پایان میرسد. رعایت قواعد شکلی خاص این مرحله، از جمله قواعد مهم است و برخی از آنها در قانون اساسی آمده است.

آئین دادرسی کیفری رسیدگی به تخلفات را علنی، شفاهی و مبتنی بر پرسش و پاسخی میداند که منتهی به یقین قاضی میگردد. آئین دادرسی بر مبنای خاصه‌های مذکور به گونه‌ای تدوین میشود که شیوه عمل هر یک از اطراف دعوی، و دیگر مخاطبان حاکم محکمه و نیز روش راهبری حاکم را در جریان رسیدگی روشن می‌نماید و زمان و مکان آن را مشخص میسازد.

برای آنکه تصمیم نهائی قابلیت قبول بیاید، رعایت کامل و مطلق این قواعد لازم است و این امر خود تضمینی اساسی برای یک رسیدگی عادلانه است.

جلسه محاکمه اصولاً باید علنی باشد. خبرگان این امر را بعنوان یک اصل اساسی تلقی کرده و درخور بیان در قانون اساسی دانسته‌اند:



اصل یکصد و شصت و پنجم :

« محاکمات علنی انجام میشود و حضور افراد بلامانع است . مگر آنکه به تشخیص دادگاه ، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد ، یا در دعاوی خصوصی طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد . »

رعایت این اصل که جنبه جوهری دارد ، لگامی است بر عواطف تند ، که آفت کار قضائی عادلانه و به حق است . در حال حاضر تنها تئوری چند از آشنایان با کار محاکم ، گهگاه به دادگاهها سر میزنند و یا روزنامه نگاران به مناسبت و برای خبرگزاری و خبرسازی در برخی از موارد مهم به دادگستری میروند و با حضور آرام خود در محکمه ، خاصه علنی بودن محاکمه را تأمین میکنند . اما بهر حال باز بودن در محکمه و بلامانع بودن حضور مردم ، اثری را که لازم است خواهد داشت . با اینهمه دادگاه میتواند با در نظر گرفتن مقتضیات و به تشخیص خود چنانچه علنی بودن را منافی نظم عمومی یا اخلاق حسنه بداند جلسه را غیر علنی اعلام کند ، و نیز در دعاوی خصوصی به تقاضای طرفین دعوی که مایل نیستند دعویشان علنی شود ، محکمه را غیر علنی سازد .

علنی بودن محکمه ، علاوه بر آنکه تضمینی است برای فرد مورد تعقیب ، این نکته را نیز بیان میدارد که عدالت به بهترین وجه عمل میکند و ابهت و اهمیت خود را به منصفه بروز و ظهور میرساند . تصمیم در موردی که مربوط به نظم عمومی و اخلاق حسنه است ، بیانگر این مطلب است که علنی بودن در عین آنکه حقی است برای متهم ، اما این حق نمیتواند به ضرر رسمیت و وقار دادگاه و حیثیات جامعه و ارزشهای معتبر و مورد اعتنای آن باشد .

شفاهی بودن رسیدگی نیز خاصه دیگر محاکمه جزائی است . دلایل طرفین ، شهادت شهود ، نظر کارشناسان و وکلا ، بطور شفاهی بیان میشود و حتی صورت مجلسها و مطالب مضبوط در پرونده با صدای بلند قرائت میگردد . در عمل هر قدر دلایل مورد نظر پیشاپیش به صورت نوشته آماده باشد ، امکان تقریر شفاهی منظم و کامل بیشتر خواهد بود . قاضی تحقیق چنانچه شهادت شهود را به حافظه سپرده باشد ، مانند اینست که اطلاعات را برآب نقش کرده باشد و بعداً نمی تواند مطلب مهمی را در پرونده گزارش کند و به عرض محکمه برساند . راستی را بخواهیم بخشی مهم از آنچه در جلسه محاکمه بیان میشود ، قبل از جرائی دیگر نوشته شده است و در جلسه محاکمه ، حاصل مطالب ثبت شده گذشته مورد تصویب قرار میگیرد . اما اهمیت این تصویب بدان اندازه است که در واقع نخست لوحی را که مطالب گذشته بر آن نوشته شده پاک میکند و سپس خود بعنوان تنها مصوب به کرسی مینشیند و تصمیم لازم را اتخاذ سینماید و نویسد . زیرا قاضی باید تصمیم خود را بر دلایلی استوار سازد که در جریان مذاکره عرضه میشود و یا مستنبط قاضی از بحث و مجادله ای است که

در برابر وی صورت میپذیرد و به مدد این لائل بمرحله علم نزدیک میشود . پس جلسه محاکمه از نظرگاه بحث و گفتگو ، محلی نیست که مطالب بطور یک طرفه و متوالیاً از این طرف و یا آن طرف دعوی بیان گردد ، بلکه محل بحث طرفینی و نقض و ابرام دو جانبه است . باید توجه داشت که در جلسه محاکمه ، گفتارهایی که ردوبدل میشوند ، در قالب شیوه‌هایی که قواعد آئین دادرسی معین میکند ، بیان میشوند ، هر یک از افراد ، در هر لحظه و در هر جا که بخواهد نمیتواند ، برای هر مطلبی که در دل دارد زبان به سخن بگشاید . از لحاظ حقوقی ، زمان و محتوای گفتار و شخصی که باید در آن زمان سخن بگوید معین است . هر یک از جلسات تقریباً بطور کامل ، مطابق طرح و برنامه‌ای که رئیس محکمه مطابق قانون تنظیم میکند ، جریان مییابد و بدینسان رئیس دادگاه است که گفتگو را سازماندهی میکند و جریان آن را به سوی تصمیمی که قانوناً موظف به اتخاذ آنست راهبری مینماید .

از جمله تکیه گاههای حقوقی که قدرت و حیثیت آمرانه حاکم را در دادگاه برای اداره جلسه به کرسی مینشانند ، اختیاری است که در خصوص ایجاد نظم در دادگاه به رئیس دادگاه داده شده است : تبصره ماده ۳۲۷ آئین دادرسی کیفری میگوید : « اخلال نظم دادگاه از طرف متهم یا سایر اشخاص موجب سری شدن محاکمه نیست و باید به وسائل مقتضی نظم برقرار شود . رئیس دادگاه میتواند کسانی را که باعث اختلال نظم میشوند ، از یک تا پنج روز توقیف نماید . امر رئیس قطعی و بلافاصله باید اجراء شود . توقیفی که بدین ترتیب بعمل آید قابل تبدیل به جزای نقدی نیست . دادگاه قبل از شروع به رسیدگی مفاد این تبصره را به اشخاصی که در دادگاه حاضرند تذکر میدهد . »

حق متهم به اینکه مطالبش استماع گردد ، همراه با حق استفاده از یاری وکیل مدافع است و وکیل مدافع در به کرسی نشستن این حق مؤثر است . متهم یا کسیکه مورد تعقیب کیفری است با واگذاری حق بیان تفصیلی خود به یک کارشناس حرفه‌ای از حقوق خود دفاع میکند . قانون اساسی در اصل سی و پنجم میگوید :

« در همه دادگاهها طرفین حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانائی انتخاب وکیل نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد . »

گفتیم که متهم نه تنها حق دارد تقاضا کند مطالبش استماع شود ، بلکه قاضی از وی میخواهد سخن بگوید و حتی آخرین سخن از آن او باشد . اما در حکم غیابی این حق به بوجه اجمال میرود . در مواردی که اصدار حکم غیابی جائز است در واقع این توجیه وجود دارد که غایب خود را شخصاً خارج از جولانگاه قانون قرار داده و نسبت به آن یاغی شده است و طرز عمل وی اقرار ضمنی به این امر است . علاوه براین در حقوقهایی که مرور زمان

پذیرفته شده است ، الزام به پرهیز از مرور زمان و حمایت منافع مجنی علیه نیز بر استدلال قبل افزوده میشود .

بهرحال ، محکمه مکان جروبحث نظام یافته است و وظیفهٔ حاکم یافتن راه حل عادلانه ساله و هدف محکمه ابراز و اظهار عدالت و پایان بخشیدن به بی‌عدالتی است . محاکمه باید شکل جروبحثی را حفظ کند و کوشش نماید که نظر گامهای اطراف دعوی را آشتی دهد و در عین حال به عرضهٔ راه حل عادلانه که تا حد ممکن برای دو طرف قابل قبول باشد ، بپردازد . اگر اطراف دعوی به مصالحه و آشتی تن دهند حاکم به کمال مطلوب خود میرسد . در واقع ، حقوق در عین امید بستن به مجازات دل در گرو آشتی دادن مردم دارد و مشتاق چنین راه حلی است . در جلسهٔ محاکمه دو طرف دعوی با یکدیگر برخورد میکنند و از طریق گفتار یکدیگر را باز میشناسند . در این مکان و زمان مغتنم است که این دو میتوانند در ضمن برخورد با یکدیگر ، سخن همدیگر را بشنوند . از لحاظ نظم عمومی نیز دادستان وضع جرم را روشن میسازد و مجازات و جبران لازم تعیین مییابد و قطعیت میپذیرد .

در طول این جریان پریچ وخم و در زوایا و خفایای این بنای تودرتو که تدریجاً ساخته میشود ، حقیقت قضائی ، شکل میگیرد و با حکم حاکم در قالب نهائی مستقر میشود . جلسهٔ محاکمه ، مرحلهٔ نهائی و ضرور این ماجراست و با صحنه آرائی مشخصی که قانون همه قواعد آن را معین ساخته است ، ساختمانی مباحثه‌ای و جرو بحثی دارد .

آخرین سخن آنکه ، در حقوق جزا ماهیت بدون صورت ، عرض وجود نمیکند و حقیقت قضائی از عمل متقابل این دو به کرسی مینشیند . از لحاظ زمانی و هم به لحاظ فرهنگی حقیقت قضائی ، در آخرین لحظه ، از طریق حکم عرضه میشود و این حکم خود دستاورد مذاکرات و مباحثاتی با طبع کاملاً قضائی و حاصل فعالیت آگاهانه و عالمانه مقام مسئول قضائی است .

\* \*  
\*

#### یادداشت‌هایی مرتبط با موضوع بحث

۱- ان الواجب فی الظاهر اتباع الراجح بعد استفراغ الوسع فی تحصیل دلیلہ ، سواء مطابق [ ای الحکم ] الواقع الذی لایعلمه الا الله تعالی شأنه اولاً .

جواهر الکلام ج . ۴ ( چاپ بیروت ) ص ۷۸

۲- الف : مواد ۱۵۳ و ۱۵۹ . آ.د.ک .

الف - ۱ - ماده ۱۰۲ - رأی دادگاه باید نوشته شده و نکات زیر در آن رعایت شود :

۱- تاریخ رأی

۲- نام و نام خانوادگی اصحاب رأی

۳- موضوع دعوی و درخواست اصحاب دعوی که مورد رأی است

۴- جهات و دلائل رأی و مواد استنادیه .

۵- امضای دادرس یا دادرسهای دادگاه و تصریح نام و سمت آنها .

۶- تصریح به اجرای موقت در صورتیکه دادگاه در این باب رأی دهد .

الف - ۲ - ماده ۱۰۹ - در دادنامه نکات زیر باید تصریح شود :

۱- نام و نام خانواده و محل اقامت اصحاب دعوی

۲- نام و نام خانواده و سمت کسی که به نام متداعیین اصلی از طرف آنها اقامه دعوی

کرده یا طرف دعوی واقع شده‌اند .

۳- تاریخ رأی .

۴- تعیین دادگاه صادرکننده رأی .

۵- نام دادرس یا دادرسهای دادگاه .

۶- موضوع دعوی و درخواست اصحاب دعوی .

۷- خلاصه دلائل و مستندات هر یک از اصحاب دعوی

۸- خلاصه عقیده دادستان در موارد ابلاغ .

۹- جهات و دلائل و مواد استنادیه .

۱۰- تصریح به اجرای موقت اگر مورد رأی باشد .

۱۱- تصریح به اینکه هزینه دادرسی به عهده کی است ؟

۲- ب - درخصوص نوشتن صورتجلسه محکمه و نیز حکم محکمه و کیفیت نگارش و دقائق

و ظرائفی که در هر یک از موارد اثبات دعوی به اقرار، یا شهادت ، یا سوگند ، و . . . . .

باید مراعات شود شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی در مبسوط ، شیوة تنظیم را بیان

فرموده است که برخی از قسمتهای آن بدین شرح است :

ب - ۱ - در مورد نوشتن « محضر » :

فان مثل المقرله ان یکتب له بذلک محضراً قال قوم یجب ، و قال آخرون لایجب علیه

ذلک ، فمن قال یجب اوقال لایجب و اجابه الی الکتاب فصفته .

بسم الله الرحمن الرحيم حضر القاضی فلان بن فلان ، وان کان قاضی الامام قال قاضی

عبدالله الامام و ان کان خلیفة قاض قال خلیفة القاضی فلان بن فلان و القاضی فلان قاضی

عبدالله الامام علی کذا و کذا ، فاذا فرغ من صفة القاضی ذکر المدعی و المدعی علیه .

ولا یخلو القاضی من احد اسرین اما ان یعرفهما اولاً یعرفهما فان کان یعرفهما بأنسبهما و

اسمائهما بدأ بالمدعی فقال فلان بن فلان و أحضر معه فلان بن فلان الفلانی والاولی أن یضبط حلیتهما ، فان أخل بها جاز لان الاعتماد علی النسب .  
فادعی علیه کذا و کذا فاعترف له فسأله أن یکتب له محضراً فکتب له فی وقت کذا و کذا .  
و یعلم الحاکم علی رأس المحضر بعلامته الی یعلم بها « الحمد لله رب العالمین »  
« الحمد لله علی مننه » و نحو هذا .

ولایحتاج أن یقول فی هذا المحضر فی مجلس حکمه و قضائه لان الحق یتب باعترافه  
والاعتراف یصح منه فی مجلس الحکم و فی غیره ، ولایحتاج أن یقول بشهادة فلان و فلان  
ولانی آخر المحضر شهدا عندی بذک لان الحق یتب بالاعتراف عنده لبالشهادة ، فان کتب  
فیه أقر و شهد علی اقراره شاهدان کان أو کد .

هذا اذا کان الحاکم یعرفهما فأما ان لم یکن یعرفهما کتب علی ما قلناه ، غیر أنه یقول  
فی المدعی حضر رجل ذکر أنه فلان بن فلان الفلانی و أحضر معه رجلاً ذکر أنه فلان بن فلان  
الفلانی و یكون الاعتماد ههنا علی الحلیة ، فیدکر الطول و القصر ، و یضبط حلیة الوجه  
من سمره و شقرة ، و صفة الانف و الفم و الحاجبین و الشعر سبطاً أو جعداً و قال ابن جریر اذا  
لم یعرفهما الحاکم لم یکتب محضراً لانه قد یستعیر النسب و به قال بعض أصحابنا ،  
والا ول أقوى لان المعول علی الحلیة ولایمکن استعارتها .

فأما ان أنکر ، لم یخل من أحد أمرین اما أن یكون مع المدعی بینة أولاً بینة معه ،  
فان کان له بینة فالحاکم أولاً یسئله أنك بینة ولایقول أحضر بینتک بل یسئله ، فاذا قال  
نعم ، یقول له ان شئت أقمتها ، ولایقول له أقمتها ، لانه أمر ، فاذا أقامها لم یلزم الحاکم أن  
یسمعها حتی یسأله المدعی أن یسمعها ، لانها قد یحضر ولا یرى أن یشهد له ، فاذا سأل  
الحاکم استماعها قال الحاکم : من کان عنده شیء فلیذکر ولایقول الحاکم اشهدا علیه ،  
لانه أمر بذک ، فاذا شهدا عنده بذک و سمعها ثبت الحق بشهادتهما عنده .

فان سأله أن یکتب له محضراً بما جرى کتب له علی ما بیناه :  
بسم الله الرحمن الرحیم حضر القاضی فلان بن فلان قاضی عبدالله الامام علی کذا و کذا  
فی مجلس حکمه و قضائه فلان بن فلان الفلانی و أحضر معه فلان بن فلان الفلانی فادعی  
عیه کذا ، فأنکر فسأل الحاکم المدعی الک بینة فأحضرها و سأله سماع شهادتها ففعل  
فسأله أن یکتب له محضراً بما جرى ، فأجابہ الی ذلک فی وقت کذا و یکتب العلامة فی رأس  
المحضر .

ولابد فی هذا المحضر من ذکر مجلس حکمه و قضائه ، ولابد من ذکر ثبوتہ بالبینة لان  
فید سماع البینة والبینة لایسمع الا فی مجلس الحکم ، ویفارق الاول لان الحق ثبت بالاقرار ،  
ولایفتقر الی مجلس الحکم ، ولایکتب فی آخر المحضر شهدوا عندی بذک ، لان ثبوتہ عنده  
بالشهادة یفارق الاقرار ، لانه ثبت به ، فلهذا لم یکتب شهدا عندی بذک .

هذا اذالم يكن مع المدعى كتاب بحقه ، فاما ان كان معه كتاب بحقه والبينة شهدت له بما في كتابه ، فان اختار الحاكم أن يكتب له محضراً فعل ، و ان اختار أن يقصر على كتابه علم في اوله و كتب تحت شهادة كل شاهد شهد عندي بذلك في مجلس حكيم وقضائي ، لان الشهادة لاتسمع الا فيه .

هذا اذا كانت معه بينة فاما ان لم يكن معه بينة فالقول قول المدعى عليه مع يمينه ، وليس له أن يستحلفه لخصمه حتى يستله أن يستحلفه ، لان اليمين حق له ، فليس له أن يستوفيه كالدین ، فان استحلفه من غير مسألة الخصم لم يعتد بها بل يعيدها عليه اذا سأله الخصم .

فاذا ثبت أن القول قوله مع يمينه ، فاما أن يحلف أو ينكل ، فان حلف انفصلت الخصومة ، فان سأل العالف الحاكم أن يكتب له محضراً بما جرى كيلا يدعى عليه هذا الحق مرة اخرى فعل ، و كتب :

بسم الله الرحمن الرحيم حضر القاضي فلان بن فلان الفلاني قاضي عبدالله الامام علي كذا وكذا في مجلس حكمه وقضائه فلان بن فلان الفلاني و أحضر معه فلان بن فلان ، و ادعى عليه كذا و أنكر ، فسأل القاضي المدعى أنك بينة فلم يكن له بينة ، فقال لك يمينه فسأله أن يستحلفه ففعل ، وذلك في وقت كذا .

ولا بد « في مجلس حكمه » لان فيه استحلاقاً ، و يعلم في اوله ولا يعلم في آخره ، لانه لاشهادة ههنا .

هذا اذا حلف وان نكل رد اليمين على المدعى فان حلف ثبت الحق بيمينه مع نكول المدعى عليه ، فان سأله أن يكتب له محضراً بحقه فعل على ما بيناه وزاد فيه : فعرض اليمين على المدعى عليه فأنكر ونكل عنها فرد اليمين على المدعى فحلف و ثبت له الحق في وقت كذا و يعلم في اوله .

ولا بد فيه « من مجلس الحكم » لاجل الاستحلاف ، ولا يعلم في آخره ، لانه ما ثبت له الحق بالشهود .

هذه صفة المحاضر و ليس في شيء منها حكم بحق و انما هي حجة بثبوت الحق ، فما افتقر منها الى ذكر مجلس الحكم والشهادة فعل ، و ما لم يفتقر الى ذلك ترك على ما ذكرناه مبسوط . ج ٨ - ص ١١٤ تا ١١٧

ب - ٢ - در خصوص نوشتن حکم :

وان سأل صاحب الحق الحاكم أن يحكم له بما ثبت له عنده فعل ذلك ، وقال حكمت لك به . ألزمته الحق . أنفذت لك الحكم به ، فاما السجل فهو لا نفاذ ماثبت له في المحضر والحكم به له ، و هذا هو الفصل بين المحضر والسجل ان المحضر لثبوت الحق ، والسجل لانفاذ ما فيه والقضاء له به .

در جستجوی حقیقت قضائی / ۶۵

وصفته بسم الله الرحمن الرحيم ، عذا ما أشهد القاضي فلان بن فلان قاضي عبدا لله الامام  
على كذا في مجلس حكمه و قضاؤه بموضع كذا أنه ثبت عنده بشهادة فلان و فلان و قد  
عرفهما بما ساغ له قبول شهادتهما عنده على ما في كتابه نسخته بسم الله الرحمن الرحيم و ينسخ  
الكتاب أو المحضر في اي حكم كان .

فاذا فرغ منه قال بعد ذلك بحكم به و أنفذه و امضاه بعد أن سأل فلان بن فلان أن  
يحكم له به ، و لا يحتاج أن يذكر : ذلك بمحضر المدعى و المدعى عليه ، لان القضاء على  
الغايب جازع عندنا ، لكنه ان اختار الاحتراز عن مذنب من منع منه ، قال فيه : بعد أن حضر  
من ساغ له الدعوى عليه .

مبسوط ، ج ۸ ، ص ۱۱۸ - ۱۱۷

۳- از شروط سماع دعوی یکی اینست که :

« ان يكون المدعى به معلوماً بوجه ، فلا تسمع دعوى المجهول المطلق » تحرير الوسيله

حضرت امام مدظله ، ج ۲ / ص ۴۱۱ ، نیز جواهر ، ج ۴۰ ص ۱۵۱ - ۱۴۹

۴ - « . . . . پس از تکمیل پرونده ، دادستان در صورتیکه موضوع را قابل تعقیب  
کیفری تشخیص دهد ، پرونده را با صدور کیفرخواست . . . . در دادگاه مطرح می نماید و  
الاحسب مورد قرار موقوفی یا منع تعقیب ، یا عدم صلاحیت یا اناطه صادر خواهد کرد . »  
ماده ۴ ، آئین دادرسی کیفری .

۵ - اذا ترفع الخصمان و كان الحكم واضحاً لزمه القضاء ولكن يستحب ترغيبهما في  
الصلح الذي هو خير ولا ينافي ذلك فورية القضاء عرفاً حتى لو طلب المحكوم له تنجيز الحكم  
عاجلاً . فان ابي او ابي احد هما الا المناجزه حكم بينهما كما هو واضح . جواهر الكلام ج ۴

ص ۱۴۵

« ويستحب له قبل الحكم ترغيبهما في الصلح » شرح لمعه ، جزء ۱۰ - ص ۲۴۱

۶ - « دادگاه . . . . در صورتی که تحقیقات را کافی نداند رأساً به تکمیل آن اقدام  
و یا دستور تکمیل آن را یا ذکر موارد نقص تحقیقات ، مستقیماً به ضابطین دادگستری ، یا در  
صورت اقتضاء به دادسرا میدهد و مراجع مذکور مکلفند تحقیقات و اقدامات مورد نظر را  
انجام و پرونده را اعاده نمایند . » تبصره ۲ ماده ۴ ، آ. د . ک .

در خصوص تحقیق درباره شهود ، شیخ طوسی قدس سره ، شیوه کار را به دقت بیان  
میفرماید . هنگامی که قاضی اطلاعات مربوط به شهود را با تمامی ریزه کاریها نوشت ( مبسوط  
ج ۸ ص ۱۰۶ ) ، آنها را به گروه تحقیق میدهد تا پژوهشهای لازم را انجام دهند و بوی  
گزارش نمایند :

فاذا ضبط كل هذا كتبه في رقاع و دفعها الى أصحاب مسائله ان يسئلوا عنه جيران بيته و دكانه و اهل سوقه و مسجده ، و يكون المسئلة عنه سرآلانه ليس المقصود هتك الشهود ، فاذا كان جهراً ربما انكشف عليه ما يفتضح به و لانه اذا كان جهراً ربما توقف المزكى عن ذكر ما يعرفه فيه حياء و مراعاة حق و لانه قد يخاف المشهود عليه فيبقى سرهما .

فاذا ثبت أن المسئلة يكون سرآ ، فانه يعطى كل ذلك الى صاحب مسائله ، و يكتم من كل واحد منه ما دفعه الى الاخر لئلا يتواطأ على تزكية أو جرح بما لأصل له .

مبسوط ، ج ۸ ص ۱۰۷ - ۱۰۶

۷- از جمله ژرف نگریها و نکته گیریهای قضای اسلامی، مسأله رسیدگی به شهادت شهود است،

یکی از نکات آن به شرح زیر است :

- محقق در شرایع میفرماید :

« الحاكم ان عرف عدالة الشاهدين حكم و ان عرف فسقها اطرح و ان جهل الامرین بحث عنهما . . . . ولا يجوز التعويل في الشهادة على حسن الظاهر و ينبغي ان يكون السؤال عن التزكية سرآفانه ابعده من التهمة و يثبت مطلقة و يفتقر الى المعرفة الباطنة المتقدمة . . . . »

شرایع : کتاب القضا

- امام مدظله در تحریر میفرماید :

« يعتبر في الشهادة بالعدالة العلم اما بالشیاع او بمباشرة باطنة متقدمة ، ولا يكتفى في الشهادة حسن الظاهر ولو افاد الظن . . . » تحریر الوسیله ، کتاب القضا مسأله ۲۱

« اذا جهل الحاكم حالهما [ ای الشهود ] و جب عليه ان یبین للمدعی ان له تزکیتها بالشهود مع جهله به . . . » تحریر الوسیله کتاب القضاء مسأله ۱۵ هجینین : جواهر الکلام ج ۴۰ ( ط بیروت ) ص ۱۲۲ - ۱۱۰ و نیز شرح لمعه ( چاپ مصر ) جزو اول ص ۲۴۳ .

- در ترجمه « النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی » شیخ الطائفة طوسی ( قدس سره ) آمده است :

« چون دو گواه ، گواهی بدادند و نزدیک حاکم و هر دو عدل باشند و در یکی جایگاه گواهی دهند بر یکی وجه و گواهی ایشان موافق باشد با دعوی مدعی ، واجب آید بر حاکم حکم کردن به گواهی ایشان. اگر گواهی دهد نزدیک وی کسی که شناسد ویرانه به عدالت و نه جرح ، گواهی ایشان بشنود و نزدیک خویش اثبات کند و از پس آن کشف کند احوال ایشان و ثابت کند ، اگر پسندیده یابد ایشانرا ، چنانکه گواهی ایشان روا بود ، حکم کند به گواهی ایشان و اگر نه بدان صفت یابد گواهی ایشان ، طرح کند و اگر گواهی دهد نزدیک وی کسی که در گواهی دادن سخن راست نگوید [ یعنی : الکن است ] و در سخن می بماند یا زبانش شکسته همی شود تلقینش نکند و هیچکس را نگذارد که تلقین وی کند ، بل بگذارد تا وی فارغ شود از گواهی دادن و چون فارغ شده باشد و گواهی وی موافق بود با دعوی مدعی ، قبول کند و الا طرحش کند . . . . » ترجمه النهاية



( چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۳ ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ - ۲۲۹ )  
 - در ترجمه فارسی شرایع الاسلام ، نظیر عباراتی که در بالا نقل شد چنین آمده است :  
 « اگر حاکم بشناسد عادل بودن دو شاهد را ، حکم می کند .  
 مصنف ( ره ) فرموده است که : پس اگر بشناسد فاسق بودن ایشان را می اندازد . . . و  
 اگر جاهل باشد هر دو امر را . . . تفشیش می کند از آن دو . . .  
 مصنف ( ره ) فرموده است . . . و جائز نیست اعتماد کردن در شهادت بر حسن ظاهر ،  
 و سزاوار است که بوده باشد پرسیدن از تزکیه ، یعنی تعدیل ، در پنهانی پس بدرستی که  
 که آن دورتر است از تهمت . . . و ثابت میشود تزکیه به عنوان اطلاق و محتاج است به  
 معرفت باطنی قدیم .

مترجم گوید : مراد آن است که باید استفسار قاضی از مزکی پنهان بوده باشد ، از  
 شاهدهی که مطلوب ، تزکیه او میباشد ، تا بوده باشد مزکی دور تر از تهمت ، به سبب  
 حیا نمودن از آن که در برابرش جرح کند او را . و نیز معتبر است در مزکی که خبیر و  
 آگاه بوده باشد ، از باطن آن کسی که تزکیه اش می نماید : یا به صحبت متاکله ، یا به  
 همسایه بودن ، یا با هم معامله نمودن ، و امثال اینها . نقل است که شاهدهی نزدیکی از  
 حکام شهادت داد . حاکم گفت به او که من نمی شناسم تو را ، کسی را بیاور که تو را  
 بشناسد . پس مردی را آورد حاکم به او گفت که چگونه شناختی او را ؟ گفت به صلاح  
 و امانت . حاکم به آن مرد گفت که : آیا با او معاشرت نموده ای ، معاشرت تمامی ،  
 تابشنامی ظاهرش را از باطنش ؟ گفت نه ، گفت که : آیا معامله با او نموده ای در درهم  
 و دیناری ، تابشنامی حقش را از باطنش ؟ گفت نه . گفت با او در غضب شده ای یا غضب  
 نموده است در حضور تو ، تابشنامی خلقش را ؟ گفت : نه . گفت پس تو نمی شناسی او را .

ترجمه فارسی شرایع از : ابوالقاسم ابن احمد یزدی

ج ۴ ، انتشارات دانشگاه تهران ۱۰۹۸/۴ ص ۴-۱۶۵۳

- در همین زمینه شیخ الطائفه ( قدس سره ) در مبسوط میفرماید که شهود بر دو دسته اند  
 دسته ای با عقل وافر و ضبط و . . . و دسته ای که عاقلند اما از کمال عقل برخوردار نیستند.  
 در مورد گروه دوم شایسته است که حاکم شهود را از یکدیگر جدا کند و با آنها به سوال  
 و جواب بپردازد :

فینبغی أن یفرقهم ویسئل کل واحد علی حدته، متی شهد، و کیف شهد، و این شهد  
 و من کتب أولا؟ و بالمداد کتب او الحبر؟ و فی ای شهر و فی ای یوم؟ و فی ای وقت  
 منه؟ و فی ای محلة؟ و فی ای دار و ای مکان من الدار: فی الصفة او فی البیت او فی الصحن؟  
 فاذا سمع ذلك منه یتدعی الاخر و یسأل کما سأل الاول، فان اختلفا سقطت الشهادة و ان  
 اتفقا علی ذلك یعظمهم .

۸ - مواد ۲۴ تا ۴۰ قانون تشکیل دادگاههای جنائی که با اصلاحات لازم در برخی مطالب و اصطلاحات در قانون اصلاح آئین دادرسی کیفری که توسط شورای عالی قضائی تنظیم شده است به این نکات توجه دارد. به برخی از نکات آن در سطور بعد اشارت میشود.

۹ - پس از آنکه رئیس محکمه هویت متهم را تحقیق می کند، به وی اخطار می کند که مواظب گفتار خود باشد سپس منشی محکمه کیفرخواست و دادخواست مدعی خصوصی را قرائت می کند و رئیس موضوع اتهام و تمامی دلائل آن و . . . را به متهم تفهیم و آنگاه شروع به رسیدگی و تحقیق مینماید ( ماده ۲۴ قانون تشکیل دادگاههای جنائی ) مطابق ماده ۲۵ رسیدگی به ترتیب ذیل خواهد بود :

۱ - تحقیق از متهم دائر براینکه آیا اتهام وارده را قبول دارد یا نه ؟ پاسخ متهم عیناً در صورت جلسه قید میشود .

۲ - استماع اظهارات دادستان یا نماینده او و شهود و اهل خبره ای که دادستان معرفی کرده است .

۳ - استماع اظهارات مدعی خصوصی و شهود و اهل خبره ای که مدعی خصوصی معرفی کرده است .

۴ - استماع اظهارات متهم و شهود و اهل خبره که متهم یا وکیل او معرفی میکند .

۵ - رسیدگی به آلات و ادوات جرم و استماع اظهارات وکیل متهم .

۶ - رسیدگی بدلائل جدیدی که بعداً به محکمه از طرف متهم یا وکیل او تقدیم میشود ( در صورتی که رسیدگی بدلائل جدید مؤثر در قضیه باشد ) .

رئیس دادگاه مکلف است خلاصه اظهارات طرفین دعوی و عین اظهارات یکطرف را که مورد استناد طرف دیگر باشد و همچنین عین اظهارات شهود و اهل خبره را در صورت مجلس منعکس کند ، و هرگاه دادستان مجدداً اجازه نطق بخواهد به متهم یا وکیل او نیز اجازه داده میشود ولی این اجازه بهر یک از طرفین بیش از یکبار داده نخواهد شد و پس از خاتمه مذاکرات ، رئیس یکبار دیگر بعنوان آخرین دفاع به متهم یا وکیل او اجازه صحبت داده و رسیدگی را ختم میکند .

اگر دادستان و متهم و مدعی خصوصی تقاضای تحقیق از اشخاصی را بنمایند که در دادگاه حاضرند، دادگاه از آنها تحقیق می کند ( ماده ۲۶ قانون تشکیل )

مواد ۲۷ تا ۳۰ در باره شهادت شهود و به شرح زیر است :

ماده ۲۷ - رئیس دادگاه مکلف است از گواهان منفرداً تحقیق نماید و برای عدم ارتباط گواهان با یکدیگر و یا با متهم ، اقدام لازم معمول دارد و بعد از تحقیق انفرادی دادگاه می تواند بر حسب تقاضای متهم یا مدعی خصوصی یا دادستان یا بنظر خود مجدداً منفرداً

یا مجتماً از گواهان تحقیق نماید. قبل از شروع بتحقیق ( اسم - اسم پدر - نام خانوادگی - سن - شغل ) درجه قرابت نسبی ، سببی و سمت خادم و مخدومی با مدعی خصوصی و متهم و غیره تعیین میگردد و مندرجات ماده ۱۴۷ را نیز رعایت مینماید .

ماده ۲۸ - گواهان نباید بعد از ادای شهادت تا زمانی که دادگاه تعیین مینماید ، متفرق شوند .

ماده ۲۹ - قطع کلام گواهان در اثناء تحقیق ممنوع است ، هر یک از اصحاب دعوی که سوالی داشته باشد باید بتوسط رئیس دادگاه بعمل آورد .

ماده ۳۰ - قبل از تحقیق از گواهان مواد مربوط به مجازات شهادت کذب نیز باید برای گواه قرائت شود .

- در ترجمه النهایة فی مجرد الفقه والفتاوی آمده است که قاضی :

« چون بنشینند بفرماید تا هر کس که به داوری آمده باشند نام وی و نام پدرش و آن چیز که بدان معروف باشند بنویسند . . . . و نام خصمان ایشان نیز بنویسند و هر کسی را با خصم خویش به رتبه ای جدا یگانه کند . . . و چون دو خصم در پیش وی آیند و بنشینند و هر یکی از دو گانه خواهد که سخن بگوید باید که آنکس را دستوری دهد در سخن گفتن ، که نخست دعوی بکرده باشد . . . و چون هر دو خصم نزدیک وی آیند . . . اگر هر دو سلام کنند ، سلام تنها رد بکنند و چیزی نگویند و باید که نگرستن وی به هر دو یکی بود . . . . و چون یکی از ایشان ابتدا کند به دعوی بر صاحب خویش بشنود و پس روی بدان دیگر کند و از وی بپرسد آنچه نزدیک وی است از آنچه خصمش دعوی کرد در وی . اگر مقر آید بدان و حاکم را در عقل وی و اختیار وی شکی نبود الزام کند ویرا . . . پس اگر مدعی علیه انکار کند دعوی را بپرسد از وی که ترا بینه هست بردعوی اگر گوید بینه هست و لیکن حاضر نیست وی را گوید حاضر کن . . . و اگر مدعی گوید بینه حاضر نمیتوانم آورد مدتی از روزگار بدهد ویرا تا بینه حاضر آرد و خصم را پایندانی فراگیرد .

ترجمه النهایة، جلد اول، صفحات ۲۲۶ بعد

- در ترجمه فارسی مختصر نافع آمده است :

« وظیفه حاکم ، و آن چهار است :

اول : یکسان داشتن میان خصمان به سلام و سخن و مکان و نگرستن و گوش بازداشتن و عدل کردن در حکم . . . .

دوم : روا نباشد که تلقین کند یکی از دو خصم را چیزی که بدان غالب شود بر خصم

خود .

سوم : چون خاموش شوند هر دو ، سنت ، آنست که بگوید که سخن بگوئید . . . .

چهارم : چون ابتداء کند یکی از دو خصم بشنود از او . . . »

ترجمه مختصر نافع ، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب

ص ۳۳۵

« يجب التسوية بين الخصوم-وان تفاوت في الشرف والضعفة-في السلام والرد والاجلاس والنظر والكلام والانصات وطلاقة الوجه و سائر الاداب و انواع الاكرام . . . . لا يجوز للقاضي ان تلقن احد الخصمين شيئاً يستظهر به على خصمه كان يدعى بنحو الاحتمال فيلقنه ان يدعى جز مأحى تسمع دعواه او يدعى اداء الامانة او الدين فيلقنه الانكار وكذا لا يجوز ان يعلمه كيفية الاحتجاج وطريق الغلبة . . . » تحرير الوسيله امام مدظله : القول في وظائف القاضي ، امور اول و ثانی . كتاب القضاء جلد ۲ ، ص ۴۰۹

همچنین : شرح لمعه جزء اول ص ۲۴۰ و جواهر ج ۴ ص ۱۳۹ به بعد . و

جامع الشتات كتاب القضاء ص ۷۱۳

\* \*  
\*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی